



وصال معشوق می‌رسد و بنده خاکی به جمال زیبای حق نظر می‌افکند و موج تماشا‌شی رخ یار می‌شود، آن هنگام را جز شهادت چه نام دیگر می‌توانیم داد؟ آن هنگام که رزمندهای مجاهد به سوی دشمن حق می‌روند وملاک به تماشا‌ی رزم او می‌نشینند و شیطان ناله بر می‌آورد و با پا به فرار می‌گذارد و این شهادت می‌شکند،آن هنگام را جز شهادت چه‌نام می‌توانیم‌داد؟ شهادت خلوت عاشق و معشوق است. شهادت تفسیربردار نیست. آی آنانی که در زندان تن اسیرید، به تفسیر شهادت نشنیدید که از در کفه شهادت عاجزید، فقط شهید می‌تواند شهادت را درک کند. شهید کسی نیست که ناگهان به خون بغلتد و نام شهید را خود بگیرد. شهید در این دنیا پیش از اینکه به خون بتپد، شهید است و شما همچنان که شهیدان را در این دنیا نمی‌توانید بشناسید و بفهمید، بعد از وصال‌شان نیز هرگز نمی‌توانید درک‌شان کنید. شهید را شهیدید درک می‌کند. اگر شهید باشید، شهید را می‌شناسید و گرنه ایینه زنگار گرفته چیزی را منکس نمی‌کند که نمی‌کنند. برخیزید و فکری به حال خود بکنید که شهید به وصال رسیده است و غصه ندارد. شهدا به حال شما غصه می‌خورند و از این در عجبند که چرا به فکر خود نیستید. به خود آید. زندان تن را بشکنید، قفس را بشکنید و تا سرکوی یار پرواز کنید و بدانید که برای پرواز ساخته شده‌اید، نه برای ماندن در قفس. این منزل ویران را رها کنید و به ملک سلیمان درآید. ای خوش آن روز کرین منزل ویران بروم/خت بربندم و تا ملک سلیمان بروم.»

یادبود شهید ناصرالدین باغانی، شهیدی که رهبر انقلاب مکرر وصیت‌نامه‌اش را خوانده‌اند

عاشقانه‌ها و عارفانه‌های شگفت‌انگیز یک شهید

عشق به ولایت

در بخشی دیگر، در باب عشق به ولایت آمده است: «ما رهبرما!

ای که جان عالم به فدای تو بادای که همه عالم به فدای یک تارموت.

ای خمینی‌ای، ذخیره الله للشیعه.»

من خود را مدیون تو می‌دانم و سر و جانم را در طبق اخلاص گذاشته، فدایت می‌کنم.

تو همان مصباح هدایتی، تو همان سفینه نجاتی که «ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه» و تو حسین زمانی. تو بودی که در شب تاریک ظلم درخشیدی و با نور دل‌های تاریک ما را روشن کردی. تو بودی که به ما یاد دادی که تکلیف ما را سیدالشهدا(ع) مشخص کرده است. تو بودی که به ما یاد دادی که هر که به پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله)گرویده‌است،أموریت استقامت دارد و ما درس شهادت را از تو آموختیم که تو خود پدر همه شهدایی...

اما امت مسلمان و شهید پرور ایران.

پیرو امام باشید؛ نه در حرف، بلکه در عمل. گوش دل به سخنان بسپاریار و حرفهایش را بدن چون وچرا بپذیرید و کلاً در هر عصری امام خود را بشناسید و اکنون که حضرت صاحب‌الامر(علیه‌السلام) در پرده غیبت است، ولی قفیه عصر خود را بشناسید. اگر امام خود را شناختید، گمراه نمی‌شوید وگرنه به چپ و راست منحرف خواهید شد.

قبولی در دانشگاه امام حسین و کلاس عشق

در بخش دیگری از این عشق‌نامهٔ خواندنی، بر قبولی در دانشگاه امام حسین و کلاس عشق و درس شهادت، تصریح گردیده است:

«بدانید که من از دانشگاه امام حسین(علیه‌السلام) فارغ‌التحصیل شدم و مدرک قبولی خود را از دست مبارک آقا گرفتم.

کلاس، کلاس عشق بود. درس، درس شهادت، تخته سیاه، گستره وسیع جبهه‌های حق علیه باطل، گنج خاخن و قلعه‌ها اسلحه‌مان بود. استقامت آقا اباعبدالله‌الحسین(علیه‌السلام) بود که خود پدر شهید است و پسر شهید است و شهید است و برادر شهید است و عمو شهید است و دایی شهید است و تکلیف ما را هم او معین کرد و ما هم این تکلیف را انجام دادیم و قبول شدیم و هنگام امتحان استدامن بالای سرمان بود.

پدرم حسین‌وار بایست و مادرم زینب‌گونه مقاومت کن. خواهر و برادرم! چون کوه استوار بایستید. بدانید وظیفه همه ما در شهادت ما دو دوست است، ای کاش هزار جان داشتم تا هزار مرتبه در راه دوست قربان می‌شدم... به امید دیدار در سرای باقی و در جوار رحمت حق در کنار آقا اباعبدالله‌الحسین(علیه‌السلام) و فاطمه الزهراء (علیهما‌السلام) از همه التماس دعا دارم.»

یک شهید، یک خاطره با یک دست مریم‌عرفانیان

وقتی دست راست برادرم از کتف قطع شد، گاهی جدا جبهه می‌رفتم؛ البته دو دفعه نیز با هم اعزام شدیم که ما را به همان بررند. با اینکه جایز شده بود، شب‌های سرد همان به شنا در استخر آب گرم و روزها در کوه‌های پربرف به آموزش کوه‌پیمایی می‌پرداخت. هنوز منطقه عملیاتی بعدی مشخص نبود که در خشکی و کوهستان پیررف است یا توی آب! گاهی پس از آموزش در پوششیدن لباس کمکش می‌کردم؛ اما ... یک روز با مهربانی گفت: «داداش! می‌دونم منو دوست داری، ولی بذار خودم تمرین کنم و لباسم رو بپوشم؛ آخه به عمر باید با یک دست زندگی کنم.» موقع مرخصی، دایی بزرگ‌زمام گفت: «دیگه نمی‌خواد با این وضعیت جبهه بری، باید درس بخونی تا در آینده مشکلی مواجه نشی».

حسن با کمی تأمل جواب داد: «زمان ما ششبه زمان امام حسین‌ه، الان دنیا و آخرت مقابل هم در نظرم‌ان قرار دارن، هر کدوم رو انتخاب کنیم مختاریم.» بعد یازدم نفسش را بیرون داد و گفت: «من آخرت رو انتخاب کردم و شما دارو رو. وقتی رقتن به جبهه واجب کفایی هست تا نگفتند دیگه نروید باید همچنان رفت؛ ولو با یک دست».

خاطره‌ای از شهید حسن فنودی
راوی: محمد فنودی، برادر شهید

بزرگ‌ترین فرآورده انقلاب

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در اسفند ۱۳۴۶ به مناسبت اولین سالگرد شهادت دانشجو شهید ناصرالدین باغانی پیام دیگری صادر نمودند که متن آن بدین شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم

نوشجات شهید عزیز را مکرر خوانده و هر بار بهره و فیض تازه‌ای از آن گرفته‌ام. این را باید بزرگ‌ترین فرآورده انقلاب بدانیم که مردانی در سنین جوانی و در میدان نبرد معرفت و بصیرت پیران طریقت را پس از سال‌ها سلوک و ریاضت به دست آورده و به کار بسته‌اند و این تحقق وعده الهی است که: «والذین جاهدوا فینا لنهینهم سبیلنا.»

جوانانی از ای قبیل شایسته است که الگوی جوان مسلمان و راهنمای همگان باشند. این عزیزان عمر کوتاه و کم آلوده به گناه خود را با عبادت و مجاهدتی مخلصانه روح بها بخشیدند. خاندان هم به پادش این صالح سرشمه‌های معرفت و محبت را بر دل و جان پاک آنان کشیدند و سرانجام هم از ساغر شهادت سرخوش و به فیض فیض الله سرافراز‌شان کرد. گویا، یاد بر آنان و روزی یاد بر آرزومندان.

سید علی خامنه‌ای
رئیس جمهوری اسلامی ایران
وصیت‌نامه خواندنی

۹ خرداد ۱۴۰۲، امام خامنه‌ای در دیدار اعضای ستاد مرکزی کنگره ملی شهدای سبزوار و نیشابور در مورد وصیت‌نامه خواندنی شهید باغانی فرمودند: مطلب بعدی راجع به منتخب شهیدان ما است،

شستافت و در گردان حبیب بن مظاهر از لشکر محمد رسول‌الله(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به جهاد پرداخت.

به خاطر خلوص و قدرت بیان و بیشن دینی قوی، تبلیغات گردان به او سپرده شد. مدتی خدمت کرد و بعد در دسته رزمی حضور یافت و در چهار عملیات بدر، کربلای‌یک و چهار و پنج شرکت نمود.

در آغاز عملیات کربلای ۵ در شلمچه در خط مقدم هر دو بازوی او ترکش خورد و پای او را با گلوله زدند. در بیمارستان کویچی قم کار مداوای مقدماتی او را انجام دادند. سپس به تهران منتقل شد. شش تا هفت هفته به او استراحت دادند و گفتند حداقل دو هفته باید در بیمارستان بستری باشد. ولی او اظهار داشت با توجه به کمبود تخت بیمارستانی و مشکلات این‌جا، من چرا تخت بیمارستان را اشغال کنم. در خانه استراحت کرد و به مداوای زخم‌هایش ادامه داد.

کمی که بهتر شد، یک هفته را با همراهی مادرش به زیارت حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (مرتضی‌ع) شتافت.

پس از بازگشت در حالی‌که نیمه‌ای از مدت استراحتش باقی مانده بود، مجدداً در ۲۰ بهمن ۱۳۴۵ به جبهه شتافت.

ناصرالدین در صبح روز ۱۱ اسفند ۱۳۴۵ و در ادامه عملیات کربلای ۵ در حالی که برای خاموش کردن تیربار دشمن از سنگر بیرون پریده بود، با اصابت تیر به ناحیه سینه و قلب، در حالی که ۱۹ ساله بود به فیض شهادت نائل گردید و ده روز بعد در بهشت زهرای تهران نزدیک مزار سردار رشید اسلام شهید دکتر مصطفی چمران چهره در خاک کشید.

آیت‌الله باغانی در مصاحبه دیگری در چهلمین سالگرد فاجعه ۷ تیر ۱۳۶۰ در مورد عظمت شخصیت و در عین حال مظلومیت شهید بهشتی ابراز داشت: «شهید بزرگوار آیت‌الله دکتر بهشتی پس از حضرت امام، تأثیرگذارترین شخصیت جمهوری اسلامی بودند. ایشان همزمان با دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی، به فرمان امام در رأس قوه قضائیه قرار گرفته و از نفوذ و جایگاه فراوانی برخوردار شده بودند....

شهید آیت‌الله بهشتی، باید همزمان در جبهه‌های مختلف، با مخالفان انقلاب و نظام مقابله می‌کردند. مدیریت مجلس خبرگان قانون اساسی، عملاً به عهده ایشان بود و در تدوین قوانین مختلف، به‌ویژه اصل ولایت فقیه، به مخالفت‌های روشنفکران غرب‌زده، که تلاشی می‌کردند این اصول به تصویب نرسند، مواجه بودند. این درایت و مدیریت شهید بهشتی بود که سبب شد قانون اساسی در کوتاه‌ترین زمان ممکن، تدوین و تصویب شود. از سوی دیگر، ایشان به عنوان رئیس‌دیوان عالی کشور، باید با گروه‌های مسلح منحرف، از قبیل: فرقان، مجاهدین خلق و چپ‌ها مقابله می‌کردند و نیز با قلم‌به‌مزدهایی که علیه اسلام و انقلاب، مشغول فریب جوانان بی‌تجربه بودند. در جبهه مخالف، تمام شانقلاب‌ها و گروهک‌های معاند به‌ویژه منافقین، در اطراف بنی‌صدر جمع شده و به تخریب شخصیت‌های انقلابی مشغول بودند....

شهید آیت‌الله بهشتی در آذر سال ۱۳۵۹، پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران سخنرانی کردند. پس از سخنرانی، بنده خدمتشان رفتم و عرض کردم: به عنوان دبیر کل حزب جمهوری اسلامی، شایسته است که ایشان



شهید عاشق و عارف و مجاهد ناصرالدین باغانی از دانشجویان دانشگاه امام صادق(علیه السلام) بود که در ۱۱ اسفند ۱۳۴۵ در شلمچه در عملیات کربلای پنج به شهادت رسید.

پدر شهیدی از یاران شهید بهشتی

حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌اصغر باغانی پدر شهید ناصرالدین باغانی و از یاران نزدیک شهید مظلوم آیت‌الله سیدمحمدحسینی بهشتی است. حجت‌الاسلام باغانی نماینده مردم سبزوار را در دوره‌های اول و چهارم مجلس شورای اسلامی برعهده داشت و در حادنه انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی به درجه جانبازی نائل آمده بود.

حجت‌الاسلام باغانی ماجرای انفجار ۷ تیر و شدت مجروحیتش در آن حادثه را چنین تبیین نموده است: «ناگهان یک نور زرد رنگ جلوی چشم مرا فرا گرفت و دو ثانیه هم نکشید که همه جا تاریک شد. به علت شدت انفجار ابتدا نمی‌دانستم که چه اتفاقی افتاده است و نمی‌توانستم تکل بچخور. آوار بر روی من سنگینی می‌کرد. بعد از گذشت چند دقیقه، ناله برخی افراد به گوش من رسید و متوجه حنایت شدم.

در این حادثه ترقوه چپ من شکست و با صورت به زمین افتادم. بر اثر اصابت آوار پیشانی‌ام شکست و خون زیادی جاری شد. به‌گونه‌ای که تصور می‌کردم صورتم بر اثر شدت گرمای زیر آوار خیس شده است. همچنین پرده گوش چپ من پاره شد و در پی آن عمل پیوند صورت گرفت اما بهبود کامل نیافتم. در این فاجعه ترورستی بر اثر شدت آتش محاسن صورتم نیز سوخت. در ایسن لحظات هر آینه در انتظار شهادت بودم بنابراین شهادتین را خواندم و پس از آن مشغول دعا برای امام امت، و قربانیان فاجعه شدم.

بر اینکه خدایا کرم شکسته است، توجه مرا به خود جلب کرد. به او گفتم من باغانی هستم و شما چه کسی هستید؟ ایشان جواب داد: ابرج صفاتی درفولی هستم. به او گفتم باتوسل به خدا بیرب پیشه کند. اما او دوباره پس از چند دقیقه شروع به ناله کردن نمود. دوباره به او گفتم صبر و استقامت کند. در همین هنگام متوجه شدم که می‌توانم پای چپم را حرکت دهم. داشتم پای چپم را حرکت می‌دادم که یک مرتبه یک نفر به من گفت: پات را تکان نده که دارم می‌میرم. از او پرسیدم: شما چه کسی هستید؟ گفت: من مرتضی محمدخان هاشمی رفسنجانی به عنوان وزیر امور اقتصادی و دارایی رای اعتماد گرفت.

چند ساعت طول کشید تا امدادگران بتوانند ما را از زیر آوار نجات دهند. امدادگران با همه سختی که بود توانستند مجروحان را نجات دهند، اما من همچنان در زیر آوار مانده بودم. دیگر نفر کشیدن خیلی سخت

روایت صدقائیه‌ای ابوالقاسم محمدزاده

یکی از مجروحین ترکش به هردو دستش خورده بود. با عفونتی که زخم‌هایش داشت، عفونت داشت می‌رسید به قلبش. هردو دستش باید قطع می‌شدند. اگر به قلبش می‌رسید کارش تمام بود. وقتی فهمید باید دست‌هایش را قطع کنند گفت:

– قطع‌شون که کردین بدین به خودم، می‌خوام همیشه با خودم باشه.

کسی جوابش را نداد. دوباره گفت:

– لایق به جایی دفن‌شون کنین که بتونم هرچند وقت یک بار احوالشون رو ببرسم. ازشون خلاصیت بطلبم و بگم بهتون خیلی زحمت دادم. ای والله.

به هوش که آمد انگار نه انگار دو دست داشته و حالا نداره.

گفت:

– می‌خوام برگردم و برم جبهه. دست ندارم ولی چشمام می‌تونه وضعیت رو تشخیص بده.

همان شب خواب دیدم که از دوتا کتشف دوتا بال جوانه زده....

روای: آقای دریکوند، از پرسنل بیمارستان صحرایی امام حسین(ع) براساس: روزگاران، کتاب پرستاران، روایت فتح

شده بود و هیچ هوایی در زیر آوار نبود. هرچه فریاد می‌کشیدم و کمک می‌خواستم در آن هیاهو و تاریکی هیچ کس متوجه من نمی‌شد تا اینکه به مدد الهی به

دهنم آمد که پای چپ خود را دوباره تکان بدهم، شاید امدادگران ببینند و همین طور هم شد، به محض اینکه پای چپ خود را تکان دادم یکی از امدادگران فریاد زد: یک نفر این‌جا زنده است. با زحمت و دقت فراوان، به طور آهسته مرا از زیر آوار بیرون کشیدند. خونریزی شدیدی داشتم...

شهید ناصرالدین باغانی در هشتم شهریور ماه



بعد از آن مرا به بیمارستان میناقیه (شهید مصطفی خمینی) منتقل کردند. در آن‌جا با آقای محمدخان و سید منصور رضوی در یک اتاق بستری بودیم. بعد از آن مرا به اتاق عمل بردند و گوشم را جراحی کردند.... چند روز گذشت و بعد از تدفین بکر مطهر شهدا از طریق تلویزیون که در اتاق برایمان نصب کردند از این ضایعه اسفناک مطلع و بسیار متقلب شدم.»

حجت‌الاسلام باغانی در ادامه از جلسه تاریخی مجلس شورای اسلامی که در آن شرکت نمود، گفت: «بعد از دفن پیکر شهدا، هیئت‌رئیس‌ه مجلس تصمیم گرفته بود جلسه علنی را در صحن مجلس برگزار کنند. و دکتر ولایتی نماینده مردم تهران در آن مقطع کارپرداز مجلس هم بود. ایشان به همراه چند نفر دیگر از طرف آقای هاشمی رفسنجانی به ملاقات ما آمد و گفت: می‌خواهیم فردا به طور نمادین، جلسه مجلس را تشکیل دهیم و اگر شما شرکت کنید مجلس به اکثریت می‌رسد. ما هم با کمال اشتیاق این درخواست انقلابی را پذیرفتم.

آن روز سررا با ویلچر و با استفاده از آمبولاس از خیابان اینتالیا (بیمارستان میناقیه) به مجلس آوردند. فاجعه انفجار را برای نمایندگان مجلس شرح دادم. نمایندگان خیلی متأثر شدند صدای گریه مجلس را فرا گرفته بود. بعد از آن آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شروع به سخنرانی و دقایقی بعد بحث جلسه را اعلام کرد. حقیقتاً این جلسه در تاریخ مجلس به یادگار ماند».

به مراکز استان‌ها سفر کنند و به شهادت گسترده‌ای که توسط معاندین علیه ایشان مطرح می‌شوند پاسخ بدهند تا مردم از این سردرگمی بیرون بیایند، ایشان این گذشته، امام فرموده‌اند: در برابر تهمت‌ها و افتراات سکوت کنید و من هم، تابع ولی‌فقیه هستم....» انصافاً هم ایشان، ذرهای در این امر کوتاهی نکردند.»

شهید باغانی، پیرو راستین خط امام

شهید ناصرالدین باغانی در هشتم شهریور ماه

در یک خانواده روحانی چشم به جهان گشود. دوران کودکی را در شهر خون و قیام قم سپری کرد. زمانی که دانش‌آموز دبستانی بود، در دوران مبارزات ضباطوقت، گاهی بچه‌ها را جمع می‌کرد و شعار مرگ بر شاه می‌دادند و وقتی پاسپاسیا حمله می‌کردند، آنها هم فرار می‌کردند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و در پی فرمان امام خمینی به روحانیون شهر قم برای رفتن به شهرستانها و آماده‌کردن مردم برای رای دادن به نظام جمهوری اسلامی، پدرش حجت‌الاسلام علی‌اصغر باغانی با‌اعضای خانواده در اسفند سال ۱۳۵۷ به سبزوار نقل مکان نمود.

آن سال‌ها وج تبلیغات منافقان بود. ناصرالدین بارها به مجادلات لفظی با منافقان پرداخت و آنان را مجاب یا محکوم کرد به حدی که از بحث در حضور او هرپز می‌کردند.

با انتخاب پدرش به نمایندگی مردم سبزوار در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، سال ۱۳۵۹ با اعضای خانواده به تهران منتقل شدند.

در تهران با شرکت در جلسات درس قرآن و عضویت در واحد دانش آموزی حزب جمهوری اسلامی بر غنای معنوی و سبسی و خورده‌ای، چهار بار در مسابقات قرانت و تجوید قرآن جایزه گرفت.

از وقتی که توان به دست گرفتن اسلحه را پیدا کرد در پادگان امام حسین(ع) به فرا گرفتن فنون رزم پرداخت. پس از تکمیل فراگیری، در سال چهارم دبیرستان سه ماه داوطلبانه به کردستان رفت و در سفر به دفاع از حریم اسلام پرداخت. سه ماه هم در خوزستان بود. به خاطر استعداد سرشار، در امتحانات نهایی با معدلی نزدیک به ۲۰ تحصیلات متوسطه را به پایان برد.

در کنگور سراسری شرکت کرد و در رشته حقوق دانشگاه تهران با رتبه خوب قبول شد. همچنین در آزمون دانشگاه امام صادق(ع) نیز شرکت کرد در آن‌جا هم قبول شد و سرانجام هم دانشگاه امام صادق(ع) را انتخاب کرد.

ناصرالدین ۲ حزه اول قرآن را حفظ کرده بود و از نظر اخلاق و آداب اسلامی در حد والایی بود. بچه‌های مدرسه و دانشگاه همه از او راضی بودند و در خانه هم نهایت ادب و احترام را نسبت به دیگران داشت و کارهای خانه را هم انجام می‌داد. شب‌های جمعه همواره در جلسات قرآن و روزهای جمعه در نماز جمعه شرکت می‌کرد. در سیج مسجد همکاری می‌کرد و به جرأت می‌توان گفت پیرو راستین خط امام بود.

با شنیدن سخنرانی امام خمینی در آغاز سال ۱۳۴۵ که جبهه رفتن را بر هر کاری مقدم دانسته بودند، ناصرالدین به جبهه‌های نبرد حق علیه باطل

که این‌جا دیگر زبان واقعاً قاصر است. حقیقتاً اگر!

انسان بخواهد درباره شهپان حرف بزند، زبانش قاصر است از اینکه بخواهد درباره عظمت شهیدان و ارزش شهیدان چیزی بگوید. حشاشان، سلوکشان، رفتارشان، وصیت‌نامه‌های‌شان درس است.

وصیت‌نامه‌های‌شان واقعاً درس است. امام توصیه کردند در سخنرانی عمومی که بروید وصیت‌نامه شهدا را بخوانید، واقعاً خواندن دارد. این‌جا یک جوان پرشور مؤمن ارجان گذشته سبزواری، شهید ناصر باغانی



وصیت‌نامه دارد. او یک جوان در سنین حدود بیست سال است. جارد که از انسان آن وصیت‌نامه‌اش را ده بار بخواند، بیست بار بخواند! بنده مکرز خواندم.» دست‌نوشته‌ها و وصیت‌نامه‌های شهید ناصرالدین باغانی حاوی عاشقانه‌ها و عارفانه‌های اعلا و شگفت‌انگیز و سرشار از عالی‌ترین مضامین مکتبی و اسلامی و مذهبی و انقلابی و ولایی و عطش فراوان برای شهادت

هستند.

متن کامل دست‌نوشته‌ها و دل‌نوشته‌ها و وصیت‌نامه‌های شهید در فضای مجازی و سایت‌های معتبر و بخصوص در پایگاه اطلاع‌رسانی دانشگاه امام صادق(علیه‌السلام) موجود است و پیشنهاد می‌نماییم تار جوع کرده و منتها را کامل مطالعه‌نمایید؛ به ویژه وصیت‌نامه آخر شهید را که یک عشق‌نامه ناب و خلص و اعلا و در عین حال پرشور و آشنین است و یک هفته قبل از شهادت (۴ اسفند ۱۳۴۵) در خط مقدم جبهه(دوگاه کرخه) نوشته شده و شهری عظیم دارد و رهبر فرانزه انقلاب اسلامی مکرراً خوانده و همگان را نیز به مطالعه مکرر آن سفارش نموده‌اند.

ما به دلیل محدودیت صفحه، فقط بخش‌هایی از دو وصیت‌نامه شهید باغانی را از نظر تنان می‌گذرانیم.

با پیروزی، به شهادت

در یکی از وصیت‌نامه‌های شهید باغانی آمده است: «و من بقاتل فی سبیل الله یقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیماً» (النساء/۷۴)

این‌جانب ناصرالدین باغانی، بنده حقیر خدا، وصیت‌نامه خود را با نام خدا و با درود به امام کیرمان آغاز می‌کنم. آگاه باشید که من با اختیار خود این راه را انتخاب کردم و به پایان آن نیز از اول واقف بودم می‌دانستم که سرانجام ما را هم پیروزی است، یا شهادت و با این امید آمد که به لطف خدا شهادت نصیب شود و با شهادت من امتال من درخت اسلام بارور شود و پیروزی نصیب اسلام و مسلمانان گردد....

مجلسی گذاشتید، برای امام حسین(ع) و علی‌اکبرش و قاسم بن الحسن گریه کنید چیزی را که در راه خدا داده‌اید، پس نگیرید و اگر من شهید شدم، بدانید که به پر و نیکی رسیدن‌تان؛ چرا که: «لن تتالوا البر حتی تنفقوا محبتحون» (آل عمران عمران/۲۹) و شما مصداق این آیه کریمه هستید.

خواهرم، به یاد زینب علیها‌السلام باش و بدان که این سعادت است که نصیب هر کس نمی‌شود و خدا لطف کرده که تو را خواهر شهید قرار داده و برادرانم، جای خالی مرا در جامعه و جبهه‌های نبرد بر کنید و راه شهدا را ادامه دهید.»